درآمدی بر اصطلاحات و مضامین طبی در مثنوی مولوی

دکتر رمضان رضائی [الف*]، پری‌ناز علی اکبری [ب]

[الف] استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

[ب] دانشجوی دوره دکتری و مدرس مرکز استعداد های درخشان بناب

چکیده

سابقه و هدف: متون فرهنگی فارسی و اشعار و داستان‌های شعرای ژرف‌اندیش ایرانی، ثروت عظیم و سرشار علمی و فرهنگی است که به ما به ارث رسیده و می‌تواند پشتوانه بزرگی برای ترقی و پیشرفت علمی ما باشد. پژوهش در این گنجینه‌ها، ما را در برابر از خود بیگانگی تاریخی و فرهنگی، مصون داشته و می‌تواند بار دیگر انگیزه‌ای برای پایه‌ریزی بنیاد تمدنی باشد که ایرانیان هزار سال پیش از این داشته‌اند و آوای آن هنوز از ورای تاریخ، در تمامی علوم، طنین‌انداز است. حال سوال اصلی این است که در منابع ادبی که آیینه تمام نمای جامعه زمان خود هستند چگونه به بیماری‌ها و درمان‌های رایج در آن جامعه پرداخته شده است؟ و این که ارتباط بین منابع ادبی و طب قدیم چگونه است؟

آنچه که این مقاله بدان می‌پردازد، آن دسته از کلماتی است که در حوزه پزشکی چه در بحث بیماری‌ها و چه در بحث درمان مورد استفاده هستند و ما از آنها با اصطلاحات و مضامین پزشکی یاد کرده‌ایم و در کتاب ذخیره خوارزمشاهی نیز ذکر آنها به وضوح آمده است و مولانا در کتاب ارزشمند مثنوی معنوی نیز توجه ویژه‌ای به آنها داشته است.

مواد و روش‌ها: در این پژوهش فقط به برخی بیماری‌ها از قبیل: آبله، آماس، استسقا، استفراغ، بلغم، تب لرزه، حرارت، رعشه، سرسام، وبا و نکس و درمان‌هایی از قبیل: تریاق، سرمه، حجامت و فصد پرداخته شده است تا از طرفی با بیماری‌ها و درمان‌های سنتی رایج در زمان مولوی آشنا شده و از طرفی دیگر اطلاعات مولوی از این حوزه را بیان کنیم، تا برای تحقیقات دقیق‌تر و گسترده‌تر در این زمینه سرآغازی تازه باشد. برای پاسخ گفتن به سوالات این پژوهش و اثبات این که در مثنوی مولوی به عنوان یک اثر فاخر ادبی، مسأله‌ی بیماری‌ها و درمان‌ها حائز اهمیت بوده‌است، اطلاعات از منابع ذکر شده با استفاده از شیوه توصیفی ـ تحلیلی گردآوری و تبیین شده و در نهایت تحلیل محتوا شده است.

نتیجه‌گیری: مولوی با توجه به آگاهی نسبی خود از اصطلاحات مربوط به این حوزه و نیز با استفاده از تجربه‌هایی که خود در هنگام ابتلا به بیماری‌ها و مصرف داروها کسب کرده، برخی از این مضامین و اصطلاحات را مانند انواع مزاج‌ها و اخلاط انسان و ارتباط آنها با بیماری‌ها و بررسی علایم بیماری‌ها و درمان آنها از طریق این مزاج‌ها و اخلاط، درمان‌های رایج برای تب‌ها، بیماری‌های گوارشی و بیماری‌های اعصاب مانند مرض عشق و نیز استفاده از حجامت در درمان بیماری‌ها را در شعرش به کار برده و به ویژه در توصیف اشیا و در بیان تقابل و تضاد مفاهیمی مثل دوا و درد، از آن ها استفاده کرده است.

کلید واژه‌ها: مثنوی، مولوی، طب، بیماری، درمان.

تاریخ دریافت: آبان ۹۲
تاریخ پذیرش: آذر ۹۲

مقدمه:

همان طور که درد و رنج جزئی از زندگی بشر بوده، طب نیز در تمام ادوار تاریخ زندگی بشر، با او همراه بوده است. بنابراین، انسان همواره به دنبال راه علاج گشته و می‌گردد. در ایران، یونان، روم، آشور، کلده، مصر قدیم و حتی در جوامع ابتدائی، مردم از طب اطلاعاتی داشتند. کسانی در بین آنها وجود داشتند که به طبابت می‌پرداختند. گاهی این کار را موبدان به صورتی آمیخته با خرافات انجام می‌دادند؛ اما بقراط حکیم توانست طب را از این شکل خرافاتی و معبدی بیرون آورد. او ثابت کرد که مرگ و زندگی بر طبق قوانین منظم

* فرد مسئول مکاتبات: drr_rezaei@yahoo.com

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

جهان رخ می‌دهد. علاوه بر این، وی مسائل اجتماعی و وجدانی خاصی نیز برای طبیب معین کرد که گواه آن «سوگند نامه بقراط» است (۱).

اجداد و نیاکان ما وقتی به یک بیماری مبتلا می‌شدند برای رفع آن، اقدام به معالجه و مداوا می‌کردند. همین کارها پایه‌های اولیه علم طب را افکند و بتدریج افراد، یک سری اطلاعات تشخیص بیماری و درمان و دارویی را بدست آوردند و گروهی که در مقایسه با دیگران اطلاعات بیشتری داشتند، به تبحر رسیدند. تا این که آوازهٔ کسانی چون پورسینا و جرجانی در زمرهٔ نوابغ پزشکی ایران زمین درخشید (۱). در کنار تودهٔ مردم و طبیبان حاذق، ادیبانی نیز بودند که دستی در طبابت داشتند و یا با رمز و رموز آن آشنا بودند. لذا اصطلاحات پزشکی و مفاهیم مربوط به علم طب از عناصر مهم مضمون‌ساز شاعران پارسی گو شد؛ بنابراین، اکنون کمتر دیوانی یافت می‌شود که با تورق آن به نکات مربوط به بیماری‌ها و دارو و درمان برنخورد.

در این میان مولوی نیز به عنوان یک شاعر عارف، ماهیت تصوف زمان خود را به درستی می‌شناخت. به فلسفه و حکمت و موسیقی و ستاره‌شناسی روزگار خویش نیز آشنا بود. مثنوی او بزرگترین کتاب عرفانی و اخلاقی است حکایت‌های آن از دیدگاه‌های مختلف اجتماعی و اندیشه‌های فلسفی و دغدغه‌های انسانی سرشار بوده و زبان و اندیشه مردم نیز هست؛ لذا هر جوینده‌ای متناسب با خواسته خود به صید درّ و مرجان می‌پردازد.

مولوی اگر چه طبیب دردهای جسمانی نبود و اشارات او نیز به برخی از مفاهیم طبی و مقولات دارویی همواره ناظر به بیماری‌های روحی بشر و وارستگی انسان با شفابخش‌های الهی است؛ اما از اصطلاحات طبی نیز به عنوان وسیله‌ای برای بیان نظریات حکیمانه و رندانه خویش بهره برده است. او هر چند که با طبابت بطور مستقیم در ارتباط نبوده، اما بر حسب دانش خود گاهی برای بیان مفاهیم مورد نظر از اصطلاحات و مفاهیم طبی بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم بکار برده است. از طریق همین کاربردهاست که هم میزان دانش پزشکی شاعر و هم بیماری‌ها و درمان‌های رایج در زمان شاعر معلوم می‌شود.

مواد و روش‌ها:

در این پژوهش آن دسته از کلماتی را که در حوزه پزشکی چه در بحث بیماری‌ها و چه در بحث درمان مورد استفاده هستند و ما از آنها با اصطلاحات و مضامین پزشکی یاد کرده‌ایم و در کتاب ذخیره خوارزمشاهی که مهمترین کتاب در حوزه پزشکی قدیم و طب سنتی است نیز ذکر آنها به وضوح آمده است و مولانا در کتاب ارزشمند مثنوی معنوی توجه ویژه‌ای به آنها داشته و برخی از آن اصطلاحات و مضامین را در مثنوی بکار برده، بصورت تحلیلی ـ توصیفی تبیین کند. به همین منظور ابتدا اصطلاح یا مفهوم مورد نظر که در کتاب ذخیره خوازمشاهی ذکر شده بود، در مثنوی نیز جستجو و استخراج شده سپس توضیحی دربارهٔ آن از منابع طب سنتی آورده شد. در مرحله بعد آن بیت و آن اصطلاح مورد نظر ذکر و تحلیل شد. البته اصطلاحات و مضامین طبی بسیار زیادی در مثنوی وجود دارد که پرداختن به آنها از حوصله این مجال خارج است؛ لذا با توجه به عنوان مقاله فقط به برخی بیماری‌ها از قبیل: آبله، آماس، استسقا، استفراغ، بلغم، تب لرزه، حرارت، رعشه، سرسام، وبا و نکس و درمان‌هایی از قبیل: تریاق، سرمه، حجامت و فصد پرداخته شده است تا با بیماری‌ها و درمان‌های سنتی رایج در زمان مولوی آشنا شده و اطلاع مولوی از این حوزه را بیان کنیم، آنچه گفته می‌شود، هم موارد شایع را در بر می‌گیرد و هم موارد نادر را، که همگی بیانگر توجه مولوی به این مقولات است.

یافته‌ها:

یافته‌های این پژوهش بیانگر این است که تأمل در مثنوی و مقایسهٔ اشارات طبی آن با آنچه در کتب پزشکی قدیم آمده، نشانگر اطلاعات عمیق پزشکی و فراتر از آن اطلاعات روان شناختی مولانا در این حوزه است. با این حال منظور او از ذکر بیماری‌ها، داروها و به طور کلی آنچه به حوزهٔ دانش طب مربوط است، تنها نشان دادن میزان این آگاهی نیست. بلکه آن-

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

چه وی را به طرح اصطلاحات و مضامین طبی در شعر خود ترغیب کرده، بیان همانندی بین موضوع مورد نظر و فرد بیمار و در نهایت نتیجه‌گیری از آن است. پژوهش دقیق‌تر در منابع ادبی قدیم از این منظر می‌تواند شیوه درمان برخی بیماری‌ها را همان گونه که در قدیم نیز رایج بوده، کاربردی کرده و به احیای طب سنتی کمک کند.

بیماری‌ها:

در مثنوی شریف مهمترین بیماری انسان خاکی، بیماری روح قلمداد شده است. لذا بی مناسبت نیست که بحث بیماری‌ها را با بیماری روح و روان(Bovine Spongiform Encephalopathy) آغاز کنیم. مولوی بهترین خوشی و لذت واقعی را برآمده از دل و بدترین ناخوشی و بیماری را بیماری روح و روان می‌داند. از بیماری درون، جسم بیرون نیز بیمار و ملول می‌شود؛ چرا که هیچ بیماری مثل بیمار دل نیست و این چیزی است که در طب نوین بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. در طب نوین «سایکونورواند (Psychoneuron)و کریمونولوژی (Crymonology) روابط پیچیده سه جانبه بین سیستم اعصاب مرکزی، غدد درون‌ریز و سیستم ایمنی را با رفتارهای روانی مورد بررسی قرار می‌دهد. این شاخه از علوم بر تأثیرات عوامل زیستی ـ محیطی و اجتماعی ـ روانی در شروع و سیر هر بیماری تأکید دارد»(۲). این همان چیزی است که مولانا بر آن تاکید می‌کند. از دیدگاه وی فکر غلط یا باطل در اشکال مختلفی مثل وهم، گمان، پندار و خیال‌اندیشی جلوه‌گری می‌کند:

صد هزاران کشتی با هول و سهم

تخته تخته گشته در دریای وهم(۳)

کشتی‌های فراوان و با هیبت در دریای وهم به تخته پاره‌هایی مبدل می‌شوند. و این امر وسعت جولانگاه خیالات را می‌رساند که عقل را مجال حرکت در آن جولانگاه نیست.

امروزه ثابت شده است بسیاری از بیماری‌ها و امراض به خاطر قوای روحی است که آن هم نتیجه ضعف قوه خیال است. توهمات و توقعات بیجا با تاثیرگذاری بر سیستم عصبی مرکزی و به ویژه هیپوتالاموس (Hypothalamus)، باعث بر هم زدن هموستاز بدن و ایجاد بیماری می‌شوند. این عوامل سطح سرمی‌کورتیزول را کاهش می‌دهند و در نتیجه فرد توانایی سازماندهی خود را برای واکنش مناسب و کافی از دست می‌دهد. از طرفی این عوامل سیستم ایمنی فرد را تضعیف کرده و در نتیجه میکروب‌ها و عوامل بیماری‌زای مختلف، تن او را جولانگاه تاخت و تاز خود قرار داده و او را بیمار می‌کنند. و بنا به قول مولانا مشکلات روحی ـ روانی باعث بیماری جسمی می‌شوند:

که طمع لاغر کند زرد و ذلیل

نیست او از علت ابدان علیل(۳)

بیماری طمع و طلب آتشین بیماری روحی است و چنین کسی بیمار امراض جسمانی نیست.

مولوی برای انسان‌هایی که دارای عقده‌های روحی(Obsession) و افسردگی هستند راه چاره و درمان را نیز نشان می‌دهد و آن پالایش درون و قناعت است:

لیک سرخی بر رخی کآن لامعست

بهر آن آمد که جانش قانعست(۳)

از نظر مولوی خیال و فکر خوش مایه سلامتی و تنومندی است. در حالی که افکار ناپسند مثل خوره به جان آدمی می‌افتد و وی را تباه می‌کند:

تا خیال و فکر خوش بر وی زند

فکر شیرین مرد را فربه کند(۳)

و در ادامه گوید:

آدمی فربه شود، از راه گوش

جانور فربه شود از حلق و نوش(۳)

انسان از راه گوش، چاق و چله شود، و حیوان از طریق خوردن و نوشیدن. گوش در اینجا کنایه از مسائل روحی و روانی است. و ظاهر سخن این است که انسان از سخنان خوشایند و مثبت، با نشاط می‌شود و بر عکس از افکار اضطراب آور و پریشان کننده، رنجو و کسل خواهد شد (٤).

مولوی در کنار توجه به روح، به سلامت جسم و تن نیز پرداخته و در صدد تشخیص و مداوای بیماری‌های جسم و تن بر می‌آید تا بدین ترتیب روح و روان نیز در سلامت باشد.

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

۲-۱- آبله (Smallpox)

یک نوع بیماری واگیر است که عامل آن یکی از دو ویروس آبلهٔ درشت یا آبلهٔ ریز است. آبله یک بیماری خیلی جدی است که توسط یک ویروس خطرناک به اسم ویروس آبله ایجاد می‌شود. با اینکه اسم این بیماری‌کمی شبیه آبله‌مرغان است، اما هیچ ربطی به آن ندارد. آبله‌مرغان را یک ویروس دیگر به‌وجود می‌آورد و نسبت به آبله، بیماری خیلی بی‌خطرتر و خفیف‌تری است. مولوی در بیان زیرکی لقمان پیش امتحان کنندگان درتوصیف تلخی هندوانه چنین سروده است:

چون بخورد از تلخیش آتش فروخت

هم زبان کرد آبله هم حلق سوخت (۳)

در این بیت هر چند که نوعی مبالغه هست؛ اما تصویر سازی به گونه‌ای است که هر کسی با خواندن آن و تجسم آبله‌گون شدن به عمق معنا پی می‌برد. در بیت ذیل نیز تاول زدن پای حضرت موسی با تعبیر آبله که اصطلاحی طبی است، بکار رفته است:

گوسفندی از کلیم الله گریخت

پای موسی آبله شد نعل ریخت (۳)

۲-۲- آماس (Tumescent)

«آماس بیماری است مرکب از همه اجناس بیماری‌ها از بهر آن که هیچ آماس نباشد که نه از ماده‌ای و نه از سوءالمزاج عضوی تولد کند عضو از آماس سطبرتر و بزرگتر شود و شکل طبیعی او برگردد، و هیچ آماس از تفرّق‌الاتصال خالی نباشد، از بهر آن که مادهٔ آماس اجزای عضو از یکدیگر بکشد و دور کند تا خویشتن را در میان اجزا جای کند .»(۵) ملای روم در این معنا گوید:

لاجرم آماس گیرد دست و پا

تشنگی را نشکند آن استقا (۳)

در ابیات پیش از این بیت به حجت‌های جبریانه کافران اشاره شده و در این بیت گفته بیهوده و مکرر آنها را به بیماری آماس تشبیه کرده که بیهوده باد کرده است.

۲-۳- استسقا (Ascites)

استسقا به معنی آب‌خواستن است و در اصطلاح نام بیماریی است که مبتلا به آن هرچه آب بخورد، باز احساس تشنگی می‌کند. صاحب ذخیره آن را به سه قسمت زقی، لحمی و طبلی تقسیم کرده است (۵). اطبای قدیم بر این باور بودن که چون جگر ضعیف می‌شود، نمی‌تواند آب را به همهٔ اندام‌های بدن برساند و در نتیجه بیمار دائما آب می‌طلبد، در حالی که آب برای او مضر است و اصرار بر خوردن موجب هلاکت می‌شود و درمان این بیماری در تشنگی کشیدن و حتی ندیدن آب است (۵). و مولوی دقیقا در همین معنی گوید:

گفت من مستسقیم آبم کَشَد

گرچه می‌دانم که هم آبم کُشَد (۳)

و باز در معنای استسقا گوید:

پانصد استسقاستم اندر جگر

با هر استسقا قرین جوع البقر (۳)

در بیت فوق استسقا به معنای عطش فراوان بکار رفته و با گرسنگی شدید نیز قرین گشته تا بدین ترتیب نهایت علاقه و عشق را برساند، با همانند کردن طلب وصلت موش به طلب آب و غذا و شدت علاقه انسان گرسنه و تشنه بدان‌ها، تصویری هنری زیبایی ایجاد شده است. ضمن این که جوع‌البقر خود یکی از امراض است که مبتلا به آن هر چه غذا بخورد سیر نمی‌شود؛ اما در جایی دیگر، خود جوع را به عنوان بهترین درمان می داند؛ آنجا که گوید:

جوع خود سلطان داروهاست هین!

جوع در جان نِه! چنین خوارش مبین (۳)

اما در بیت ذیل استسقا در معنای غیر طبی و کنایه از شهوات عنان گسیخته و سیری ناپذیر بکار رفته است:

باز استسقات چون شد موج‌زن

ملک شهری بایدت پر نان و زن (۳)

۲-٤- استفراغ(Vomiting)

واژهٔ استفراغ به معنای خروج با فشار محتویات معده به حلق و سپس به خارج از دهان است. حکیم جرجانی گوید:« و به باید دانست که طریق استفراغ هر خلطی از هر عضوی به خلاف یکدیگر است. مثلا اگر اندر معده رطوبت بسیار است

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

استفراغ به قی موافق‌تر و اگر صفرا یا سودا بـه جانـب روده‌هـا میل کند استفراغ آن به اسهال صواب‌تر»(۵)

توبه کن وز خورده استفراغ کن

ور جراحت کهنه شد، رو داغ کن (۳)

در بیت فوق استفراغ در معنای طبـی آن همـان بـالا آوردن بکار رفته ضمن اینکه در مصرع دوم بیت بـه یـک اصـل مهـم طبی نیز که همان آخر الدواء الکیّ هست، اشاره می کند.

تا شبانگه می‌کشید و مـی‌گشاد

تـا ز صفـرا قـی شدن بر وی فتاد (۳)

یکی از مصادیق استفراغ قی کردن است و گـاهی در زبـان فارسی استفراغ مترادف با قی کردن بکار می‌رود که بیـت فـوق نیز یکی از مصادیق آن است.

۲-۵- بلغم (Cardinal Humors)

بلغم یکی از اخلاط اربعه است که به دو نوع اصلی طبیعـی و غیرطبیعی تقسیم می‌شود. انواع بلغم همه سفیدند و آنها را با توجه به مزه تفکیک می‌کنند. بلغم طبیعی شیرین است و منـافع بسیاری برای بدن دارد؛ امّا بلغم غیرطبیعی به چهار دستهٔ ترش، شور، بی‌مزهٔ رقیق و بی‌مزهٔ غلیظ تقسیم می‌شود که هرکـدام بـه نوعی برای بدن مضرّ است (٦).

رو سپید از قوّت بلغم بود

باشد از سودا که رو ادهم بود (۳)

مولوی در بیت فوق برای اشـاره بـه معنـای حقیقـی، یـک تمثیل بکار برده است و در ظاهر از اصل تقابل استفاده کـرده و دو نوع از اخلاط اربعه را مقابل هم قرار داده و بیان می‌کند کـه عدم تعـادل بـین آن مشـکلات جسـمی فراوانـی را بـه وجـود می‌آورد در صورتی که سلامتی از تعادل آنها ناشی می‌شود.

۲-٦- بیهوش(Unconscious)

بیهوش کسی را گویند که به دلایلـی شـعور و درک هـوش خود را از دست داده و قادر به فهم پیرامون خود نیست و فاقد هر گونه عکس‌العمل به وقایع اطراف خود است. اطبـای قـدیم جهت به هوش آوردن افراد از مواد معطّر چون گـلاب و عـود استفاده می‌کردند.

«گیاهان دفع کننده معطر در این مـورد مصـرف مـی‌شـوند. افسنّتین، سیر، همیشه بهار کوهی، اجزای درخت لیمو، ترخون، اسطوخودوس، در موقع بیهوشی مـی‌تـوان مقـداری سـرکه در مقابل بینی مریض قرار داد تـا آن را استنشـاق کنـد و صـورت مریض را با آب سرد شستشـو دهیـد »(۷) . در بیـت ذیـل نیـز بیهوشی در همان معنای از هوش رفتن و از عقل معاش بیهوش شدن است:

محرم این هوش جز بیهوش نیست

مر زبان را مشتری جز گوش نیست (۳)

و باز در همین معنا گوید:

زان دمی کآدم از آن مدهوش گشت

هـوش اهـل آسمان بیهوش گشت (۳)

۲-۷- پیسی، برص، بهک (Leprology)

پیسی بیماری که موجب می‌شود در روی دست‌ها و گـردن و صورت و در نقاط دیگر بدن لکه‌های سفید رنگی پیدا شـوند که این لک‌های سفید دوباره به هم چسبیده و خال‌های درشـت تر را ایجاد می‌کند. این مرض به نام‌های بـرص، بهـق و وضـح نیز معروف است. البته تفاوت‌هایی نیز بین آنها وجود دارد.

«بهک هر دو نوعش،چه سیاه و چه سـفید درخـود پوسـت پیدا می‌شوند و اگر احیاناً به ژرفا تاثیر کنند بسیار کـم اسـت و چندان از پوسـت فروتـر نمـی‌رونـد؛ امـا پیسـی در پوسـت و گوشت نفوذ می‌کند و تا سر استخوان می‌رسد.

سبب این فرق در هر دو حالت که کاملاً بهم شبیه نیسـتند، مربوط به توانایی و ناتوانی نیروی تغییر دهندهٔ مـادهٔ خـوب بـه مادهٔ بدجنس و لکه‌زا و نیز مربـوط بـه کـم‌مـایگی و پرمـایگی لکه‌زاست. ماده‌ای که سبب بهـک شـده اسـت، بهـک سـیاه یـا سفید، کم مایه‌تر از آن است که سبب پیسی می‌شود و از سـوی نیروی را راننده مادّه به سوی خاظرج تواناتر از آن ستکته مـادهٔ پر مایه را بیرون می‌راند. از ایـن رو مـادهٔ بهـک زا بـه پوسـت می‌رسد؛ اما مادهٔ پیسگی آور که غلیظ و پر مایه است و نیـروی دفع کننده چندان از پس آن بر نمی‌آیـد تـا رویـه‌اش برانـد در همان ژرفا می‌ماند و با جایی که بدان می‌رسد مخلوط می‌شـود. مادهٔ غذایی آن جای را فاسد می‌گرداند و بیشتر به آن می‌چسبد و از رنگ قبلی که داشته آن را تغییر می‌دهد (۸).

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

مولوی نیز دقیقا به معنای طبی واژه اشاره کرده و لکه‌های ناخوشایند ناشی از پیسی را به تصویر کشده و گوید:

صبغهٔ الله هست خم رنگ هو

پیسه‌ها یک رنگ گردد اندرو (۳)

و در جایی دیگر با عنوان ابرص بکار برده و گوید:

اکمه و ابرص چه باشد؟ مرده نیز

زنده گردد از فسون آن عزیز (۳)

در بیت فوق اکمه به معنای کور مادرزاد و ابرص به معنای پیسی که اصطلاحات طبی هستند بکار رفته است.

۲-۸- تب لرزه (Intermittent Fever)

تب لرزه یکی از نشانه‌های بیماری است. تب لرزه از انواع تب‌ها محسوب شده و جزو تب‌های بلغمی است. در این نوع تب شخص علاوه بر تب، احساس سرمای شدید کرده، ابتدا دست و پا سپس کل اندامش می‌لرزد.

«این نوع تب بلغمی است؛ همچون سایر تب‌ها وقت‌های ویژه به خود دارد؛ درسرآغاز پیدایش تب بلغمی اکثراً هجده روز دوام می‌یابد. برداشتن تب بلغمی اکثراً از چهل روز تا شصت روز زمان می‌خواهد.

بیشترین و سخت‌ترین حالت سرما و لرزه و تکان بی اراده در تب بلغمی شیشه‌ای در مرحله سوم یعنی در حالت اوج گیری درجهٔ حرارت و متوقف شدن آن است .

بارها رخ می‌دهد که در ابتدای نوبت تب و به ویژه در مراحل اوّل بیماری نه احساس سرمایی هست و نه لرزش و تکانی. تا مدتی همین طور است و بعداً سرما و لرزش و تکان شروع می‌شود و برخی اوقات سرما همراه تب هست؛ اما لرزیدن و تکان خوردن نیست.» (۸)

این تب لرزه ز خوف جوع چیست

در توکّل سیر می‌تانند زیست (۳)

مولانا انسان بدون توکل را به آدمی تشبیه کرده که به تب لرزه یا مالاریا مبتلاست و اگر کسی توکل داشته باشد، آرامش خواهد داشت.

۲-۹- جراحت (Suppuration)

جراحت جداشدن گوشت از هم بدون آن که چرک کند. اطبّای قدیم درمعالجه جراحت از مرهم و داغ کردن استفاده می‌کردند تا بیمار بهبود یابد .

«هر جراحتی که تازه باشد و راست افتاده بود، اوّلی‌تر آن باشد که هر دو لب آن فراهم گیرند (دولب را به هم وصل کنند) و بگذارند که چیزی در میان افتد، جون«موی» یا «روغن» و غیر آن و خشک بند کنند و اگر جراحت ناهموار باشد و زاویه‌ها دارند، بشکافند و مشرح کنند، پس علاج کنند و داروهای ذرور بکار دارد لکن ذرور خشک.» (۵).

توبه کن وز خورده استفراغ کن

ور جراحت کهنه شد، رو داغ کن (۳)

در مصرع دوم بیت فوق همان طور که پیش از این نیز اشاره شد جراحت در معنای حقیقی آن به معنای زخم بکار رفته است. همین معنا در بیت زیر نیز بکار رفته؛ اما با تمثل زیبا که جراحت همرنگ با دوا باعث گمراهی انسان شده و فکر کرده‌اند که بر روی جراحت دوا گذاشته شده است:

عالمی در دام می‌بین از هوا

وز جراحت‌های همرنگ دوا (۳)

۲-۱۰- حرارت (Hotness)

کیفیتی که ازتاثیر کیفیت عناصر اربعه در بدن آدمی پدید آید را مزاج گویند. «مزاج ممکن است گرم، سرد، خشک و رطوبتی باشد. که گرمی را به علّت وجود انرژی و سردی را به علّت تفرق و ضعف، رطوبت را به علّت جمع شدن مایعات در سلول‌های بدن و خشکی را بیانگر حالاتی از ماده می‌دانند. بروز هر عمل حیاتی توام با یک سلسله فعل و انفعال شیمیایی است و تقریباً تمامی فعل و انفعالات شیمیایی در داخل بدن ایجاد حرارت می‌کند، هر قدر فعل و انفعالات شیمیایی بدن سریع‌تر انجام شود حرارت ایجاد شده زیاد است.» (۹)

قوّتت از قوّت حق می‌رهد نه از عروقی کز حرارت می‌جهد (۳)

مولوی در بیت فوق به یک مضمون پزشکی اشاره دارد و آن این که رگ‌های آدمی از حرارت طبیعی بدن به جنبش در می‌آیند.

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

۲-۱۱- خارش (Scabies)

خارش در حقیقت نوعی احساس است که فرد را وادار به خاراندن به عنوان نوعی واکنش می‌کند، هرچند که در ناراحتی‌هایی که با خارش همراه هستند، خاراندن چاره کار نیست. علت واقعی خارش، اغلب ناشناخته است؛ اما به طور کلی خارش ناشی از تحریک اعصاب پوستی است. خارش می‌تواند علامتی از یک بیماری پوستی و یا یک بیماری داخلی یا مسائل عصبی روانی و یا ترکیبی از این حالات باشد. بیماری‌های کبدی(Hepatic Diseases)، یرقان‌های انسدادی(Juandice)، دیابت (Diabet)، کم کاری و پرکاری تیروئید(Hypothyroidis)، کم خونی (Anemia)، فقر آهن (Shortage of Myoglobin)، بعضی بیماری‌های انگلی و بعضی سرطان‌ها می‌توانند سبب خارش شوند. از شایع‌ترین علل خارش، نارسایی کلیه است که موجب خارش‌های شدید و غیرقابل کنترل می‌شود. واکنش حساسیتی نسبت به فلزی خاص، عطر و اسانس، التهاب مزمن پوست و نیش حشرات و بیماری‌های پوستی شدید مانند اگزمای پوستی(Egzema) نیز می‌تواند با خارش همراه شوند.

احتما کن، احتما ز اندیشه‌ها

فکر شیر و گور و دلها، بیشه‌ها

احتماها بر دواها سرورست

زانک خاریدن فزونیّ گرَست (۳)

در ابیات فوق شاعر ضمن این که بر پرهیز کردن تاکید دارد و پرهیز کردن را بهترین شیوهٔ درمان برای بسیاری از بیماری‌ها می‌داند و آن را موثرتر از دوا کردن می‌شمارد؛ در ادامه برای اثبات مدعای خود مثالی می‌آورد و به پرهیز کردن از خاراندن اشاره کرده و می‌گوید کسی که مبتلا به بیماری گر است با خاراندن محل گر بیماریش نه تنها بهبود نمی‌یابد؛ بلکه تشدید هم می‌شود.

۲-۱۲- دق (Marasmus)

از انواع تب‌ها است دربارهٔ دق « صحیح این است که از قلب سرچشمه گیرد و شعلهٔ حرارت تب از قلب به سایر اندامان برسد در هر حالتی مستقیم یا غیر مستقیم این نوع از تب روی دهد. نامش را دق نهاده‌اند که به زبان یونانی این دق را اقطیفوس نامند... تب دق ممکن است بعد از تب روزانه پیدا شود و احتمال دارد بعد از تب‌های عفونی سر بر آورد و گاهی ممکن است از اثر تب‌های ناشی از ورم درونی رخ دهد... خیلی بعید به نظر می‌رسد که بدون هیچ مقدمه و پیش درآمدی حرارت تب دق اندامان اصلی بدن را مشتعل سازد و قبل از آن نه خلطی در بدن و نه روان در اندامی شعله ور نشده باشد. و این بدترین نوع تب است. از جمله نشانه‌های تب دق : بیمار از اثر تب بسیار لاغر و پژمرده می‌شود که این لاغر شدن و پژمردگی از نشانی‌های تب دق است .» (۸).

از شما پنهان کشد کینه محق

اندک اندک همچو بیماریّ دق (۳)

مولوی در این بیت در بیان انتقام‌کشی ذیحق، از یک تصویر بسیار ملموس و در عین حال اضطراب آور استفاده کرده است و انتقام‌گیری تدریجی را به تب دق مانند کرده است. « مولانا با ذکر این تمثیل می‌خواهد استدراج و انتقام تدریجی حق را بازگو کند»(٤) در جایی دیگر نیز همین اصطلاح طبی تکرار می‌شود. مولوی در ضمن بیت بیان می‌کند که بیماری دق، بیماری ظاهری است و طبیبان به این بیماری جسم و ظاهر دقت می‌کنند؛ اما علت اصلی بیماری را که علت روحی است نمی‌دانند. لذا می‌گوید:

همچو بیمار دقی او می‌گداخت

علت او را طبیبی کم شناخت (۳)

مولوی در دفتر ششم در داستان دیدن شاهزادگان نقش روی دختر شاه چین را و بیهوش شدن و در فتنه افتادن آنها، از یک تمثیل بسیار زیبا برای بیان حالات آن شاهزادگان استفاده کرده وعاقل وسالم پنداشتن آنها خویشتن را به فرد مبتلا به دق تشبیه کرده که همواره خود را سالم و روبه بهبودی می‌پندارد:

بی‌مرض دیدیم خویش و بی زِرِق

آنچنانکه خویش را بیمار دق (۳)

۲-۱۳- دمل (Impostume)

دمل تودهٔ چرک است که از نوتروفیل‌های مرده تشکیل می‌شود. باکتری و قارچ از عواملی هستند که ممکن است دمل

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

ایجاد کند. دمل از انتشار عفونت در سراسر بدن جلوگیری می‌کند و در جاهای مختلف بدن ایجاد می‌شود. مولوی نیز این مضمون طبی را در معنای خود بکار برده و اشاره می‌کند که کسی که شیرینی زیاد می‌خورد بعد از مدتی در تنش دمل بوجود می‌آید که احتیاج به تحمل درد نیشتر دارد:

چون شَکَر پاید نهان تاثیر او

بعد حینی دمل آرد نیش‌جو (۳)

و نیز گوید:

تو خوری حلوا ترا دمل شود

تب بگیرد، طبع تو مختل شود (۳)

در بیت فوق نیز باز به همان مساله طبی و زمینه ایجاد بیماری اشاره کرده و مثل بیت قبلی خوردن شیرینی‌جات را عامل اصلی پیدایش دمل بیان می‌کند.

۲-۱٤- رعشه (Tremor)

لرزش اندام انسان به ویژه دست و پای را گویند که بیشتر در افراد پیر رخ می‌دهد و به عقیدهٔ پزشکان قدیم علّت آن از اخلاط غلیظ است. «لرزیدن دست و پای را به تازی «رعشه» گویند و بیشتر پیران را افتد و کسانی که آب سرد بسیار خورند و کسانی که شراب بسیار خورند و پیوسته خورند.»(۵) مولوی نیز از این نوع بیماری و علائم آن اطلاع دقیقی داشته و بین لرزش اختیاری و لرزش اضطراری که در اثر بیماری است فرق می‌گذارد و می‌گوید:

دست کآن لرزان بود از ارتعاش

وانک دستی تو لرزانی ز جانش (۳)

اما در بیت زیر ارتعاش بیشتر در معنای لرزش از ترس بکار رفته، نه در معنای یک بیماری، آنجا که گوید:

مشنو این دفع وی و فرهنگ او

در نگر در ارتعاش و رنگ او (۳)

۲-۱۵- سرسام (Delirium)

مرضی باشد که در دماغ، ورم پیدا و خلل دماغ ظاهر می‌شود و این مرکب است از سر بمعنی رأس و سام بمعنی ورمکه، بر دو نوع سرسام گرم و سرسام خونی تقسیم می‌شود.(۵) «سرسام مرضی است تباه کار و بی انجام، گاهی به مشارکت دم، قرانیطس(Qranyts)؛ زمانی به موافقت با بلغم، لیثرغس(Lyserghes) و اوانی به اشتراک صفرا، قرانیطس خالص و اوقاتی در ادراک و امتزاج با سودا، سرسام سوداوی نامیده می‌شود. این مرض برهم زننده آرزو و آمال است و شکننده زجاجه مرآت خیال، زیادکننده قوّت لسان و اشتداد آورنده حدّت بیان و هذیان، باطل نماینده افعال ودیعت دماغیه و عاطل کننده شعشعه چراغ طبیعیه»(۱۰) در مثنوی شریف نیز در همین مضمون طبی بکار رفته است:

گربه کرده چنگ خود اندر قفس

نام چنگش درد و سرسام و مغص (۳)

و در جایی دیگر گوید:

گفت اسبابی پدید آرم عیان

از تب و قولنج و سرسام و سنان (۳)

در این بیت تمامی اصطلاحات طبی در معنای حقیقی خود بکار رفته است؛ اما غرض از بیان آنها مسأله طبی نیست؛ بلکه مولانا می‌گوید، همه اینها بهانه است برای اینکه عزرائیل فرا رسد و آدمی را قبض روح کند.

۲-۱٦- صفرا (Choler)

در حقیقت صفرا بیماری به شمار نمی‌آید بلکه جزو مزاج‌هاست و این مزاج گاهی موجب بیماری می‌شود.در قدیم افراد چهار طبع (گرم، سرد، خشک و مرطوب) می‌شناختند که از آنها چهار مزاج دموی، صفراوی، بلغمی و سودائی ساخته می‌شود. صفرا یکی از اخلاط اربعه است و پنج نوع دارد. همه انواع صفرا تلخ‌مزه است و آنها را از رنگ متفاوتشان تشخیص می‌دهند. قدما معتقد بودند بالارفتن خلط صفرا در بدن، باعث خشم و غضب می‌شود. آنها برای دفع صفرا از سکنجبین استفاده می‌کردند. درحکایت اول مثنوی «عاشق شدن پادشاه بر کنیز»، طب سنتی جلوه‌گری فراوانی می‌کند و مولوی در این داستان اشاراتی به پزشکی قدیم دارد آنجا که گوید:

از قضا سرکنگبین، صفرا نمود

روغن بادام، خشکی می‌فزود

از هلیله قبض شد اطلاق رفت

آب آتش را مدد شد همچو نفت(۳)

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

طبیبان تشخیص‌هـایی را مطـرح کـرده و نسـخه‌ای بـر وی پیچیدند؛ اما طبق داستان البته این داروها اثر عکـس دادنـد. تـا این که طبیب روحانی از راه می‌رسد و کنیز را معاینه می‌کند:

رنگ روی و نبض و قاروره بدید

هم علاماتش هم اسبابش شنید (۳)

این بیت بازگو کنندهٔ شاخه‌هـای طـب قـدیم اسـت. طـب سنتی سه شاخه بوده: ۱. مزاج شناسی که مربـوط بـه تعـادل آن چهار مزاج می‌شود. ۲. آزمایش ادرار که در ظرف‌هایی بـه نـام قاروره انجام می‌شد ۳. نـبض شناسـی کـه طبیـب روحـانی بـا گرفتن نبض کنیـز و بـردن نـام شـهرها و افـراد، معشـوق او را شناسایی می‌کند.

اما در ورای این الفاظ، مولانا غالبا عاشق را بر سبیل مجـاز به «سودایی» تعبیر کرده است، زیرا غلبه سودا موجب اختلالات عصبی می‌شود و مجازا بـه معنـی جنـون و مالیخولیـا بـه کـار می‌رود. و از آن رو مجازا عاشقان را مجنون خوانده‌انـد. لـذا از باب مجاز «سودایی» به معنی عاشق است.

مولانا در مثنوی، نامحرمانِ حریم عشق را مجازا «صـفرایی» می‌خواند. از آن‌رو که خلط صفرا، خشم و عصبانیت می‌انگیـزد و این حالت نمی‌تواند وصف عشاق قرار گیـرد؛ امـا در دیـوان غزلیات «صفرا» مجازاً به معنی عشق نیز آمده است. زیرا خلـط صفرا مزاج را آتشین می‌کند و آتشین مزاجی با عاشقی سـزاوار می‌آید. به هر حال مولانا در چنـد مـورد از مثنـوی، محرومـان عشق را «صـفرایی» خوانـده اسـت، از آن رو کـه خُلـق تلـخ و عصبی دارند. در این باره گوید:

در شکر غلتید ای حلواییان

همچو طوطی، کوریِ صفراییان(۳)

زمانی در شرح این بیت نوشته است که حلواییـان کنایـه از اهل ایمان و صفراییان، حـق سـتیزان هسـتند(٤) آن بـه جهـت عصبی مزاجی انسان‌های صفرایی است و حـق سـتیزان هـم از دست اهل حق عصبی و ناراحـت هسـتند. بـاز مولانـا از یـک اصطلاح پزشکی در بیان مقصود خویش بهره برده و تقابـل دو گروه حق‌پرست و معاندان حق را با هم به شـکل ملموسـی بـه تصویر کشیده است.

۲-۱۷- قولنج (Colic)

قـولنج درحقیقـت آن نـوع ازبیمـاری را گوینـد کـه سـبب بیماری در روده سـتبر وکلفـت کـه نـامش قولـون اسـت و در اطراف قولون منشا دارد؛ کـه سـبب بیمـاری درحقیقـت از اثـر سردیی است که برقولون تاثیر گذاشته زیرا مـاده بیمـاری سـرد مزاج، انبوه و برهم انباشته است و پیه زیاد برقولون جمع آمـده است که درنتیجه احساس درد زیاد از اثر سرد مزاجی قولون به وجود می‌آید. گاهی اتفاق افتد که سرما سبب قولنج می‌شـود و دم به دم درجرم روده تولید باد می‌کند. شاید خلـط بـه وجـود آورنـده درد قـولنج و روی آورهـای هماهنـگ بـا درد خلـط سودائی باشد. ممکن است درد ناشی از قولنج همیشـگی و بـر دوام نباشد (نوبتی باشد) و هروقت غـذا بخورنـد درد ایجـاد می‌شود. ممکن است انسان مبتلا به قولنج ماده سـودایی را قـی کند ودرد قولنج تسکین یابد؛ هرچنـد اکثـرا درحالـت ابـتلا بـه قولنج، برآورده از راه قی ماده بلغمی است که از سردی اندامان وسوء هضم ناشی می‌شود و یا از اثر غـذا و میـوه و سـبزیهای خوردنی است که ماده بلغمی را به وجود آورده‌اند (۱۱). همین اصطلاح در مثنوی نیز به خوبی به تصویر کشیده شده است:

هر کرا دید او کمال از چپ و راسـت از حسـد قـولنجش آمد، درد خاست (۳.)

این بیت بیانگر این است، حسادت در انسان که یک عقـدهٔ روان شناختی است منجر به بیمـاری جسـمانی شـده و تمـامی اندام‌های انسان را درگیـر مـی‌کنـد. واژهٔ قـولنج نیـز در معنـای حقیقی بیماری بکار رفته است.

گـفت اسبـابـی پـدیـد آرم عـیـان

از تب و قـولنج و سرسام و سنان(۳)

و در جایی دیگر گوید:

ننگـرند انـدر تب و قـولنج و سل

راه نـدهنـد ایـن سببهـا را بـدل(۳)

بندگان خاص به این امراض توجهی ندارند و ایـن اسـباب طبیعی را به دل راه نمی‌دهند. در این بیت اسامی بیمـاری‌هـای ذکر شده در معنای طبی خود بکار رفته است.

کـه نه حبس باد و قـولنجت کند

چـارمیـخ مـعـده آهـنجـت کند(۳)

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

مولوی به این نکته اشاره دارد که بعضی از غذاها سوء هاضمه و اختلال گوارشی به دنبال دارند و باعث ایجاد ناراحتی مثل قولنج می‌شوند؛ اما غذاهای روحانی چنین عوارضی ندارند.

۲-۱۸- نکس (Recurrence)

دهخدا این واژه را بازگشت و عود دوباره بیماری معنی کرده است (۱۲) و به بیت زیر از مولوی تمثل جسته است. این اصطلاح طبی تنها یکبار در مثنوی بکار رفته و به این مناسبت در اینجا ذکر شده تا بیان شود که مولانا حتی از موارد نادر و اصطلاحات کم کاربرد نیز در بیان مسائل استفاده کرده و بدان‌ها تمثل می‌جسته است:

گر نخواهی نکس پیش این طبیب

بر زمین زن زرّ و سر را ای لبیب(۳)

یعنی اگر نمی‌خواهی دوباره بیماریت عود کند باید در پیش طبیب جان و مال خود فدا کرده و بذل نمایی.

۲-۱۹- وبا (Cholera)

ابوبکراخوینی دربارهٔ وبا می‌گوید: «معنی وبا آن بود که جوهر هوا گنده گردد و چون جوهر هوا گنده گردد، متعفّن یا از محل‌هایی که اجساد مردگان دفن نشده در آنجا قرار دارد یا از محیط هایی که آلوده به عفونت‌های وبایی است، بادی که می‌وزد، می‌تواند هوا را تحت تأثیر قرار داده، وبا را به دنبال آورد. گاهی نیز در درون زمین، عفونت‌هایی به وجود می‌آید که ما از درک چگونگی آن عاجزیم؛ این حالت عفونی بر آب و هوا اثر گذاشته، هر دو را وبایی می‌کند.»(۱۳) اما مولانا در مثنوی یکی از علت‌های پیدایش وبا را زنا می‌داند. البته در طب نوین نیز وبا یک بیماری مسری بوده و رابطه جنسی نیز یکی از مصادیق سرایت آن است:

ابر بر نآید پی منع زکات

وز زنا افتد وبا اندر جهات (۳)

مولانا در جایی دیگر در قالب یک تمثیل، در بیان ناسپاسی مردم چنین ذکر می‌کند که آنها وبا را که برای مردم یکی از ترسناک‌ترین بیماری‌ها به شمار می آید؛ دل انگیز تر از نسیم سحرگاهی می‌دانستند:

چون ز حد بردند اصحاب سبا

که بپیش ما، وبا به از صبا (۳)

درمان‌ها

مولوی گاهی به ویژگی‌های مواد و خواص دارویی آن‌ها اشاره کرده و با استفاده از آن‌ها دست به مضمون‌پردازی زده است. با خواندن اشعار وی به اطلاعات نسبی او دربارهٔ مزاج و خواص دارویی مواد، انواع داروهای مفرد و مرکّب و شیوهٔ استعمال آن‌ها در درمان بیماری‌ها پی می‌بریم. در مکتب درمانی وی ریشه کن نمودن صفات ناپسند از اهمیت فراوانی برخوردار است و درمان باطن جایگاه مهمی دارد؛ چرا که عدم درمان آن به بیماری جسم منتهی می‌شود. هرچند که از درمان جسم بوسیله دارو غافل نمی‌شود.

۳-۱- دوا و دارو

هر آنچه که برای درمان دردی اعم از جسمی یا روحی به کار می‌رود را دارو می‌نامند. اطبای قدیم برای درمان بیماری‌ها از داروهای گیاهی چون کافور، زعفران و غیره داروهای حیوانی مانند مهرهٔ مار، اشک آهو، شیر و غیره داروهای کانی مثل توتیا، سرمه وغیره استفاده می‌کردند و از ترکیب این مواد داروهای دیگر مثل معجون، نوشدارو و قرص درست می‌کردند. در مثنوی نیز در بسیاری از موارد، دوا در معنای طبی آن بکار رفته است:

ای دوای نخوت و ناموس ما

ای تو افلاطون و جالینوس ما(۳)

در داستان عاشق شدن پادشاه به کنیزک نیز دوا در معنای درمان و شفا بکار رفته که دور از معنای طبی آن نیست:

هرچِ کردند از علاج و از دوا

گشت رنج افزون و حاجت ناروا(۳)

۳-۲- تریاق(Antidote)

این ماده مرکب از اجزای مختلف است که در مداوای زهرهای حیوانی و امراض سخت استعمال می‌شده است و یکی از اجزای آن گوشت افعی است که به پارسی تریاک گویند(۱۵) تریاک به دو معنی «پادزهر»(Mithridate) و «افیون»(Opiam) آمده است. در اینجا معنی اوّل مراد است که خود به معنی ضدّ سم است. مولانا نیز گوید:

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

همچو نی زهری و تریاقی که دید
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید(۳)

باز در جایی دیگر در مثنوی تریاق به معنای طبی آن بکار رفته است و در شرح جامع مثنوی به نقل از اکبر آبادی، معنای حقیقی تریاک را پیر کامل و مرشد صالح ذکر کرده‌اند(٤)

اندر آن صحرا که رست این زهرتر
نیز روییدست تریاق ای پسر!
گویدت تریاق از من جو سپر
که ز زهرم من بتو نزدیکتر(۳)

۳-۳- توتیا، سرمه (Collyrium)

صاحب کتاب تحفه حکیم مؤمن،«توتیا»را معرّب«دودها»ی فارسی می‌داند.(١٤) توتیا یکی از داروهای چشم و از فوایدش آن است که «چشم را قوی گرداند و بصر تیز کند و دمعه بچیند و تاریکی از چشم ببرد.» (١٦) اگرچه توتیا و سرمه از نظر ترکیب مواد با هم متفاوت‌اند، شاعران غالبا تلقّی یکسانی از این دو ماده دارند و هر جا آن‌ها را در شعر به کار ببرند، بیشتر گرد مانند بودن و خاصیتشان برای چشم را مدّنظر دارند.«این ماده را در آب می‌ساییدند و با گلاب مخلوط می‌کردند و به درمان بیماری‌های از قبیل ضعف دید و آبریزش چشم می‌پرداختند.(۱۸) مولوی نیز بارها از این مضمون استفاده کرده و خاصیت درمانی آن را یاد آور شده است:

توتیای کبریای تیزفعل
داروی ظلمت‌کش استیز فعل(۳)

و نیز گوید:

دُرّ اگر چه خرد و اشکسته شود
توتیای دیدهٔ خسته شود(۳)

این بیت بیانگر این است که مروارید اگر هم شکسته شود باز ارزش خود را از دست نمی‌دهد و همانند توتیا که برای دیدگان بیمار ارزشمند است، می‌تواند ثمر بخش باشد.

سرمه نیز گردی است که از سنگ براق اثمه تهیه می‌شود. آن را را جهت تقویت بیماری در چشم کشند در همین مضمون مولانا گوید:

سنگ سرمه چونک شد در دیدگان
گشت بینایی، شد آنجا دیدبان(۳)

مولوی به کاربرد درمانی سرمه در طب قدیم به نحو نیکویی اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید: سرمه خاک غم باعث می‌شود گوهر بینایی به هر دو چشم برگردد:

خاک غم را سرمه سازم بهر چشم
تا ز گوهر پر شود دو بحر چشم(۳)

۳-٤- حجامت (Venesection)

حجامت در لغت به معنای ایجاد حجم و در عمل به معنای بادکش‌گذاری به طریق مختلف انجام می‌شود. بعبارت دیگرحجامت یکی از بهترین روش‌های پیشگیری و درمان بیماری در تمام کشورهای شرقی و غربی محسوب و به کار گرفته می‌شود ونتایج خیلی مفید بهراه داشته و دارد. در این روش درمانی که بطور کلی به دو صورت گرم و خشک؛ و سرد و تر با دو روش ناری (گرم) و غیر ناری (سرد) با ایجاد مکش بر روی پوست انجام می‌گیرد. در مثنوی نیز حجامت در مضمون طبی آن بکار رفته است:

از حجامت کودکان گریند زار
که نمی‌دانند ایشان سرّ کار(۳)

از آنجا که افراد بزرگ سال از فواید این شیوه درمانی شناخت دارند؛ لذا درد حاصل از آن را تحمل می‌کنند؛ اما کودکان با شنیدن آن زار زار گریه می‌کنند.

۳-۵- صبر (Lign Alones)

صبر، عصارهٔ گیاهی است با برگ‌هایی شبیه به برگ کلم، ریشهٔ آن به اندازهٔ شلغم، بالغ بر ده عدد و از رطوبتی بسیار تلخ سرشار است. این عصاره در طب سنتی دارای خاصیت درمانی است؛ لذا مولوی نیز در ارتباط با همین مساله گوید:

پرده‌های دیده را داروی صبر
هم بسوزد هم بسازد شرح صدر(۳)

داروی صبر به خاطر تلخی‌اش شاید پرده‌های چشم را در ابتدا بسوزاند؛ اما باعث درمان بیماری آن می‌شود و در آن فراخی بوجود می‌آورد.

۳-٦- فصد (bloodlet)

یکی از روش‌های خون‌گیری در طب سنتی است. جرجانی گوید: «فضیلت فصد آن است که هرگاه که همه اخلاط به یک بار زیادت گردد، به فصد از هر خلطی چیزی کم‌تر شود. از

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

بهرز آنکه مَرکب همه اخلاط خون است. بدین سبب هرگاه فصد کرده شود همه اخلاط از تن کم‌تر شود» (۵). کاربردهای مهم فصد عبارتند از درمان کمردرد سیاتیکی، هموروئید، پاکسازی طبایع غالب، بیماری‌های گوارشی و غیره. در مثنوی فصد در معنای دقیق پزشکی آن بکار رفته است آنجا که گوید:

خنجر تیزی تو اندر قصد ما

نیش زهرآلوده‌ای در فصد ما(۳)

بیت فوق علاوه بر این که به اصطلاح فصد اشاره می‌کند در کنار آن از ابزار کار نیز که نیشتر باشد نیز یاد می‌کند.

مزد خود بستان و ترک فصد کن

گر بمیرم، گو: برو جسم کهن(۳)

در بیت فوق نیز فصد کردن به معنای رگ زدن در معنای طبی آن بکار رفته است.

لیک از لیلی وجود من پرست

این صدف پر از صفات آن درست

ترسم ای فصاد گر فصدم کنی

نیش را ناگاه بر لیلی زنی(۳)

از آنجا که وجود من سرشار از وجود لیلی است به هنگام رگ‌زدن می‌ترسم نیشتر به لیلی بخورد و او مجروح گردد.

۳-۷- گلاب (Tiorose-water)

گلاب، آبی است که از گل سرخ می‌گیرند و معطّر است. برخی، سردی و خشکی را ویژگی غالب آن دانسته‌اند؛ بنابراین، گلاب دافع حرارت است. گلاب را برای رفع تشنگی نیز به کار می‌برده‌اند. ابن‌سینا می‌گوید: «در حالاتی که ممنوع است آب سرد به بیمار بدهی، تشنگی بیمار را با گلاب قند مخلوط با آب فرو نشان.» و نیز گوید «گل سرخ، شادابش سردرد را نافع است. گلاب هم سردرد را تسکین دهد» (۸). مولانا در مثنوی به خواص درمانی گلاب اشاره دقیقی نموده و گوید:

هرچه کردند از بخور و از گلاب

نه بجنبید و نه آمد در خطاب(۳)

ضمن اینکه بیت فوق به یکی دیگر از خاصیت‌های درمانی گلاب که به هوش آوردن بیهوش باشد اشاره دارد.

چون جُعَل گشتست از سرگین‌کَشی

از گلاب آید جعل را بیهشی... (۳)

و در ادامه گوید:

ناصحان او را بعنبر یا گلاب

می دوا سازند بهر فتح باب(۳)

مولانا در این دو بیت نیز به کارکرد طبی و اثر درمانی گلاب اشاره می‌کند، ضمن اینکه معتقد است هر جنسی باید با جنس خود مقترن گردد؛ لذا جُعَل که به فضولات عادت کرده است اگر بوی گلاب به مشامش برسد بیمار می‌شود.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت که مولوی با مهارت هرچه تمام‌تر که شیوهٔ خاص وی در بیان مفاهیم است از اصطلاحات و مفاهیم پزشکی در تمثیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های خود استفاده کرده است. وی در ذکر بیماری‌ها، به نشانه‌های هر بیماری با دقت بسیار نگریسته و به اشیای پیرامون توجه دقیقی داشته و از این رهگذر توانسته در برخی داستان‌ها نقش یک طبیب حاذق را بازی کند. مولوی برخی از تصاویر شعری را که با استفاده از مضامین طبی ساخته است ابداع به خرج داده و اعجاب‌انگیزترین صور خیال را بیان کرده است.

اشعار زیادی در زمینه‌های مختلف مانند انواع مزاجها و اخلاط انسان و ارتباط آنها با بیماریها و بررسی علایم بیماری‌ها و درمان آنها از طریق این مزاج‌ها و اخلاط، درمان‌های رایج برای کاهش سطح هوشیاری، تبها، بیماری‌های گوارشی، بیماری‌های اعصاب مانند مرض عشق، استفاده از حجامت در درمان بیماری‌ها، عوارض مربوط به پیری، نقش پرهیز در درمان بیماری‌ها و غیره در این کتاب یافت شد که گرچه برای اکثر آنها درمان‌ها و روش‌های تعریف شده‌ای در کتب طب سنتی وجود دارد؛ اما تأمل در مثنوی و مقایسهٔ اشارات طبی آن با آن‌چه در کتب پزشکی قدیم آمده، نشانگر اطلاعات عمیق پزشکی و فراتر از آن اطلاعات روان شناختی مولانا را در این حوزه است. با این حال منظور او از ذکر بیماری‌ها، داروها و به طور کلی آن‌چه به حوزهٔ دانش طب مربوط است، تنها نشان دادن میزان این آگاهی نیست. بلکه آن‌چه وی را به طرح اصطلاحات و مفاهیم طبی در شعر ترغیب کرده، بیان همانندی بین موضوع مورد نظر و دارنده آن بیماری و در نهایت نتیجه‌گیری از آن است.

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

مولوی با به کارگیری مضـامین و مفـاهیم طبـی دسـت بـه ابداعاتی زده و مفاهیم جدیدی خلق کرده است کـه در ادبیـات کم سابقه است آنجا که گوید:

سرمه‌ی توحید از کحال حال

یافته رسته زعلت و اعتلال

در ذکر برخی مضامین و مفاهیم در شعر وی تکرار وجـود دارد و مربوط به سنّت شعری است و در شعر دیگر شاعران نیز به چشم می‌خورد، مثل سرمه و توتیا بودن خاک.

نتیجه‌گیری:

پیشنهاد می‌شود که هر کـدام از اصـطلاحات طبـی چـه در مثنوی و چه در ادبیات فارسی به طور جداگانه و تخصصـی‌تـر از سوی دانشجویان طب سنتی مورد بررسی قرار گیرد تا نتـایج آن در جامعه کاربردی شود.

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]

References:

1. Shams, Mohammad Reza, A review on the History & basis of Islam & Iran Traditional Medicine, Tehran:Sahbaye Danesh(1389) p.56.{in Persian}

2. Ghazavi, Ali & Hosseini, Nayyereh, A Glance to Medical Poems in Persian Literature, Persian Language & Literature Magazine, (spring & summer) Issue: 4(1384)p.16. {in Persian}

3. Molavi, Jalaladdin Mohammad, Masnavi Manavi, corrected by: Kasseb Azizollah, Tehran: Mohammad Publication(1371)book1,2,3,4,5,6. {in Persian}

4. Zamani , Karim, Sharhe Jame Masnavi, first edition, Tehran: Ettelaat (1375) book1,p.693. {in Persian}

5. Jorjani, Seyyed Esmaeil, Khofiyye Aalaei, Efforted by: Velayati, Ali Akbar & Najm Abadi, Mahmoud, First edition, Tehran: Ettelaat (1369). {in Persian}

6. Jorjani, Seyyed Esmaeil, Zakhireye Kharazmshahi, Efforted by: Daneshpazhooh, Mohammad Taghi & Afshar Iraj, Vol. 1&2 , first edition, Tehran: Almaei (1384). {in Persian}

7. Afsar Khiyavi, Mohammad Ali, Encyclopaedia for Medicinal Herbs, (Traditional Medicine)Tabriz: Zarghalam (1384)p.182. {in Persian}

8. Abu Ali Sina, Ghanoon dar Tebb, Translated by: Sharafkandi Abdorrahman, Vol. 1,Sixth edition, Vol.2 fifth edition, Vol. 3 forth edition, Tehran: Soroush (1370) . {in Persian}

9. Saneei, Safdar, Noskheye Shafa: Gol & Giyah , Tehran: Hafeze Novin (1386) p.15. {in Persian}

10. Ghazvini, Hakim Latif, Favayedol Latifiyyeh, corrected by: Anushiravani Majid, first edition, Tehran: Almaei (1388) p.12. {in Persian }

11. Ibn Omar Chaghmini, Ghanooncheh, Shiraz: Shiraz University Press(-)p.124-125.{in Persian}

12. Dehkhoda ,AliAkbar,Loghatnameh, Tehran: Tehran University Press (1345). {in Persian}

13. Akhaveyni Bokhari, Abubakr, Hedayatol motaallemin fi Altebb, Efforted by: Matini Jalal, first edition , Mashhad: Mashhad University Press (1344)p.87 . {in Arabic}

14. Hosseini Tabib, Mohammad Momen, Tohfeye Hakim Momen, with the introduction of Najm Abadi, Mahmoud, first edition, Tehran: Mostafavi Buzar jemehri Bookstore (1345)p.12. {in Persian}

15. Fourouzanfar, Badiozzaman, Sharhe Masnavi Sharif, Tehran: Zavvar(-) Vol.1,p.17. {in Persian}

16. Heravi , Movafaghaddin, Alabniya an Haghaeghel Adviye, corrected by: Bahmanyar, Ahmad, first edition, Tehran: Tehran University Press (1371) p.82. {in Arabic}

17. Tussi , Mohammad Ibn Hassan, Tansoukhnameye Ilkhani, with the introduction of Modarres Razavi, Tehran: Ettelaat (1363) p.105,172-173. {in Persian}

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-12]